

## قسمت دوم بحث از اعجاز قرآن کریم

ضمن تشکر از آقای نیکویی بابت مسائلی که مطرح کردند، مواردی که با رنگ مشکی است توضیحات و اشکالات آقای نیکویی است و مواردی که با رنگ آبی است پاسخهای بنده (سوزنچی) به ایشان است.

شما «انجام معجزه» توسط مدعی نبوت را یکی از راههای پی بردن به صدق مدعی او مبنی بر نبوت عنوان کرده‌اید، و در پاسخ به این پرسش که انجام معجزه چگونه می‌تواند بر صدق مدعی فرد مدعی نبوت دلالت کند، گفته‌اید:

پیامبر ادعا می‌کند یک ارتباط خاصی با خدا دارد که دیگران ندارند (که ما به آن وحی می‌گوییم): سپس با نشان دادن یک ارتباط خاص دیگر (معجزه)، صدق آن ادعا را اثبات می‌کند؛ یعنی یک ارتباط خاص دیگری با خدا را به ما نشان می‌دهد تا معلوم شود آن ارتباط اولی هم که گفته واقعاً در کار بوده است، پس مدل استدلالی معجزه این است: او می‌گوید من با خدا ارتباطی دارم که شما ندارید. می‌گوییم از کجا معلوم شما چنان ارتباطی دارید؟ او امری که دلالت بر ارتباط خاص او با خدا دارد و ما می‌توانیم آن را ببینیم (معجزه)، جلوی چشمان ما می‌گذارد و با این کارش، ما به [مدعی] کلی [او مبنی بر] «ارتباط خاص داشتن او با خدا» پی‌می‌بریم. آنگاه می‌کنیم که آن ارتباط مورد ادعای اول هم مصداقی از این کلی است

در انتهای این قسمت معجزه را هم چنین تعریف کرده‌اید:

ارتباط خاصی [با خدا] که ما بفهمیم دیگر این ارتباط را نداریم و فقط آن یک نفر (مدعی نبوت) این ارتباط با خدا را دارد، به آن می‌گوییم معجزه؛ یعنی کاری که هیچ‌کدام از ما نمی‌توانیم بکنیم و نشان می‌دهد که این شخص با خدا ارتباط دارد.

بسیار خوب، تا اینجا دو پرسش مهم مطرح می‌شود:

۱) فرض کنیم مدعی نبوت در برابر پرسش ما [= از کجا بدانیم تو واقعاً با خدا ارتباط داری و از طرف او به پیامبری مبعوث شده‌ای؟] عملی شگفت‌انگیز را به‌عنوان معجزه انجام می‌دهد (مثلاً عصایی را به مار تبدیل می‌کند). در اینجا دو پرسش مطرح می‌شود:

**الف)** چگونه می‌توان به «معجزه بودن» این عمل پی‌برد؟ یعنی چگونه می‌توان فهمید که انجام چنین کاری از انسان‌های دیگر بر نمی‌آید، یا به بیان دقیق‌تر انجام چنین کاری اصولاً انسان از بر نمی‌آید؟ تا بتوان نام آن را معجزه گذاشت.

اولاً تعبیر «انجام چنین کاری اصولاً انسان از بر نمی‌آید» نه تنها دقیق‌تر نیست بلکه اشتباه است. پیامبر هم انسان است. بلکه بحث این بود که انسانی که این ارتباط ویژه با خدا را نداشته باشد از عهده‌اش بر نمی‌آید.

ثانیاً کلمه «اصولاً» در بیان شما ابهام دارد؛ و متناسب با دو معنای محتمل، دو پاسخ دارد:

اگر منظور شما از «اصولاً» یعنی «منطقاً»، و سوال شما این است که «چگونه می‌توان فهمید که انجام چنین کاری منطقاً از انسان‌های دیگر [بر نمی‌آید]» مطالبه شما مطالبه نادرستی است؛ زیرا گمان کرده‌اید که من ادعای محال بودن وقوع این امر در خصوص انسانها [دیگر] کرده‌ام؛ در حالی که تحدی (مبارزه‌طلبی) یک ادعای تجربی است، نه ادعای ضرورت فلسفی، و برای اثبات این مدعای تجربی (= آزمون پذیر) نباید انتظار دلیل منطقی دوارزشی داشته باشید. به تعبیر دیگر، جنس ادعای تحدی (مبارزه‌طلبی) ذاتاً آزمون‌پذیر است؛ یعنی کسی که تحدی می‌کند نمی‌گوید وقوع این امر محال است (بویژه که خودش انسان است و این امر از او رخ داده است) بلکه می‌گوید به لحاظ وقوعی بقیه انسانها از انجام مانند این کار ناتوان هستند؛ و بهترین شاهد بر تجربی بودن (آزمون‌پذیری) آن، همین است که اگر کسی توانست مانند آن را بیاورید ادعای او باطل می‌شود. پس تحدی (مبارزه‌طلبی) یعنی قبول اینکه وقوع مانند این کار از دیگران منطقاً ممکن است اما در عمل هیچگاه رخ نمی‌دهد. در خصوص مدعای تجربی، می‌توانید مطالبه کنید که اگر تجربی و آزمون‌پذیر است راه آزمون و ابطالش چیست و این همان است که در دو مقدمه تصویری بعدی قرار است توضیح دهم.

اما اگر مقصود شما از «اصولا» یعنی بر اساس اصول علمی هر تخصص خاص، (یعنی سوال شما این است که بر اساس اصول علمی، چگونه می‌توان فهمید که انجام چنین کاری از انسان‌های دیگر بر نمی‌آید)، پاسخ واضح است: ظرفیت هر سیستم وجودی خاصی معلوم است، یعنی ظرفیت صدور کارها از هر سیستمی آستانه‌ای دارد، که متخصصان آن حوزه، آن را می‌شناسند. مثلاً سیستم یک چرتکه معلوم است و توان او در محاسبه هم متناسب با سیستم اوست، حال اگر یک کسی با وسیله‌ای (ولو در ظاهر شبیه چرتکه) محاسبه‌ای را انجام داد که تنها از کامپیوتر برمی‌آید می‌فهمیم که این وسیله، چرتکه نیست. دقیقاً همین‌جاست که پای متخصص به میان می‌آید: یعنی متخصص است که می‌فهمد ظرفیت چرتکه تا کجاست و چگونه محاسبه‌ای از عهده چرتکه بر نمی‌آید. در خصوص معجزه هم، متخصصان عرصه مربوطه می‌فهمند که آن حوزه تخصصی (مثلاً سحر) ظرفیتش تا کجاست، و چگونه کارهایی با سحر انجام شدنی نیست.

\*\*\*

ب) بر فرض که به نحوی معلوم شود انسان‌های دیگر از انجام نظیر آن یا برتر از آن عاجزند، به چه دلیل باید انجام این کار توسط مدعی نبوت را ناشی از ارتباط خاص او با خدا دانست؟ انجام یک عمل (مثلاً معجزه) چیزی است و اینکه بتوانیم نام آن را «داشتن ارتباطی خاص با خدا» بگذاریم، چیزی دیگر. این دو نه معادل هم هستند، و نه یکی لازمه منطقی دیگری است. به تعبیر دیگر اگر بخواهیم «انجام معجزه» توسط مدعی نبوت را ناشی از «داشتن ارتباطی خاص با خدا» بدانیم، نیاز به دلیل داریم. آن دلیل چیست؟

مقصود ما از معجزه یعنی انجام دادن کار خارق‌العاده‌ای که سایر انسانها از انجام آن ناتوانند همراه با ادعای نبوت. دقت در فراز اول این تعریف، معلوم می‌کند که معجزه چگونه دلالت بر ارتباط خاص با خدا دارد. قبلاً بیان شد که یکی از مطالبی که مبنای [با تسامح: پیش فرض] بحث نبوت است وجود خداوند واحد عالم مطلق، قادر مطلق و خیر مطلق است. پس علی‌الفرض غیر خداوند هیچکس قادر مطلق نیست؛ یعنی هر قدرتی غیر از قدرت خداوند محدودیت دارد و خداوند است که می‌تواند عملی انجام دهد که هیچکس دیگر توان انجام آن

را ندارد. حالا اگر انسانی توانست عملی انجام دهد که هیچکس دیگر توانانی انجام آن را ندارد این دلالت بر ارتباط ویژه او با قادر مطلق دارد. (دقت کنید توضیح فوق یک گزاره شرطیه است؛ یعنی صرفاً داریم توضیح می‌دهیم که اگر معجزه رخ داد، دلالت بر ارتباط ویژه با خدا دارد؛ و این غیر از اثبات مقدم (وجود معجزه) است.)

\*\*\*

(۳) گفته‌اید:

وقتی مدعی نبوت معجزه می‌کند، ما به «ارتباط خاص داشتن او با خدا» به‌عنوان یک [مفهوم] کلی پی می‌بریم؛ آنگاه قبول می‌کنیم که آن ارتباط مورد ادعای اول (یعنی نبوت) هم مصداقی از این کلی است.

این نیز مدعایی است که دلیل می‌طلبد. اولاً همان‌طور که در بالا آمد ابتدا باید بگویید به کدام دلیل از "انجام معجزه توسط مدعی نبوت" نتیجه می‌گیرید که او ارتباطی خاص با خدا دارد؟ ثانیاً بر فرض که معلوم شود انجام‌دهنده معجزه ارتباطی خاص با خدا دارد، به چه دلیل می‌گویید این ارتباط یک مفهوم عام یا کلی است که مدعای اول (نبوت یا دریافت وحی) هم یکی از مصداق آن است و باید آن را هم پذیرفت؟ چه تلازم منطقی‌ای میان این دو وجود دارد؟

فراز «اولاً» دقیقاً تکرار اشکال ب است و پاسخش داده شد.

پاسخ فراز «ثانیاً» را با یک مثال توضیح می‌دهم. وقتی یک انسان (مثلاً یک نوزاد) اولین بار گرسنه می‌شود و تجربه گرسنگی برایش حاصل می‌شود و به تعبیر فنی‌تر، وقوع تجربه گرسنگی برایش اثبات می‌شود، در آن واحد، دو اطلاع برای او حاصل می‌شود. یکی تجربه جزئی گرسنگی (= اطلاع از این گرسنگی کنونی)؛ و دوم، درک معنای کلی گرسنگی، که آن تجربه جزئی، مصداقی از این معنای کلی است. از این رو، وقتی این انسان دفعه بعد گرسنه شد، می‌یابد که این تجربه دوم او مصداقی از همان کلی‌ای است که قبلاً مصداق دیگری از آن را تجربه کرده بود. از این رو، اگر وقوع چیزی به عنوان یک مصداق از «برخوردراری شخص مورد نظر از یک

ارتباط خاص با خدا» اثبات شد، کلی این مطلب در خصوص آن شخص اثبات شده است؛ و اگر کلی چیزی اثبات شد، وقتی مصداق دیگری از آن بیابیم دومی را هم در ردیف اولی قرار می‌دهیم.

\*\*\*

از همه اینها که بگذریم، فرض کنیم انجام معجزه (با تعریفی که شما آوردید) دلالت بر صدق مدعای نبوت می‌کند. اکنون نوبت آن است که برای اثبات نبوت پیامبر اسلام نشان دهید که او معجزه آورده است. حضرتعالی مانند عالمان و متکلمان دیگر مدعی هستید که قرآن معجزه جاوید پیامبر اسلام است و دلالت بر صدق مدعای نبوت او می‌کند. پرسش مقدر این است که به چه دلیل می‌گویید «قرآن معجزه است»؟ وقتی ادعا می‌کنید «قرآن معجزه است» باید مطابق تعریف معجزه نشان دهید که هیچ انسانی نمی‌تواند مثل آن یا برتر از آن را بیاورد. از اینجا وارد بحث تحدی قرآن می‌شویم.

مطابق آنچه خودتان در نحوه دلالت قرآن بر نبوت پیامبر آورده‌اید:

پیامبر (ص) ادعا کرده که یک ارتباط ویژه با خداوند دارد که پیامی از جانب او آورده است. وقتی می‌پرسیم دلیل شما بر این ادعا چیست، خود آن پیام را نشان می‌دهد و ادعایش این است که این پیام (یعنی متن قرآن) به نحوی است که اگر دقت کنید می‌بینید که خود همین پیام دلالت بر ارتباط ویژه من با خدا دارد و هیچ‌کس نمی‌تواند چنین پیامی بیاورد، پیامی که هم از جانب خدا باشد و هم کسی نتواند مثل آن را بیاورد و دلالت بر ارتباط خاص با خدا داشته باشد.

بسیار خوب منتظریم تا دلایل شما برای پشتیبانی از این مدعیات را بشنویم.

توضیحات فوق، ورود در جایی است که من هنوز واردش نشدم. من در یادداشت قبل عرض کردم که ابتدا سه مقدمه تصویری را با هم حل کنیم بعد سراغ اثبات ادعایم بروم. و من ان شاء الله بعد از اینکه این گامهای تصویری برداشته شد سراغ اثبات ادعایم در خصوص قرآن کریم خواهیم رفت.